فقه: زکات، جلسه 75: یک‌شنبه 10/11/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

گفتیم مرحوم آقای هاشمی در پاسخ به مرحوم آقای خویی که مقتضی برای ثبوت زکات در اموال فقرا را ناتمام دانستند دو تا پاسخ دادند. یک پاسخ این که روایات همه به لسان امر نیست. یک پاسخ این بود روایاتی که به لسان امر هم هست ارشاد به ثبوت حق هست و هر دوی این دسته روایات اقتضاء می‌کند که در اموال صبیان و مجانین زکات باشد. خب ما روایات هر دو دسته را آوردیم و بحث کردیم. من بعد که مراجعه کردم دیدم از دستۀ اوّل ما یک سری روایات را مورد بحث قرار نداده بودیم و شاید آنها بهتر باشد بهش تمسک بشود. حالا اینها را در موردش صحبت می‌کنیم. و یک جمع‌بندی کلی این بحث را هم می‌خواهم بکنم. یک مقداری می‌خواهم اشاره‌ای به بعضی از مبانی اصولی این بحث هم در این جمع بندی بکنم که بحث از جهت قواعد اصولی روشن‌تر بشود.

روایت‌هایی که ما داریم، یک روایتی قبلاً خواندم ولی دوباره هم فکر کنم قبلاً خواندم ولی دوباره هم می‌خوانم، صفحۀ بیست و ... . اینها همه روایت‌هایش از جامع احادیث، جلد ۹ می‌خوانم. در جامع احادیث، جلد ۹، صفحۀ ۲۹، رقم ۱۲۵۲۲ روایتی هست با این سند:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ الصَّلَاةَ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا حَمَلَ الزَّكَاةَ فَأَعْطَاهَا عَلَانِيَةً لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ»

خب این تکۀ اوّل روایت فرض الزکاة کما فرض الصلاة خب اختصاص به، لا اقل قدر مسلمش اختصاص به بالغین هست چون فرض الصلاة معلوم نیست مراد این باشد فرض الصلاة فی الاموال. ممکن است مراد این باشد فرض الصلاة علی الاشخاص. فرض اگر با علیٰ و به شخص متعدی بشود مراد وجوب صلاة هست، به خصوص با کما فرض الصلاة که آمده ممکن است اشاره به آیاتی باشد که صلاة و زکات با هم بهشان امر شده که در روایت‌های دیگری مشابه این هم داریم، فرض الله الزکاة مع الصلاة ان الله عز و جل قرن الزکاة بالصلاة فقال اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة.

ان الله عز و جل امر بثلاثة مقرونة بها ثلاثة اخریٰ امر بالصلاة و الزکاة.

همینجور روایت‌های دیگر باب را ملاحظه بفرمایید این مکرر این مطلب دارد که امر به زکات با امر به صلاة مقرون هستند و همین عبد الله بن سنان که نقل می‌کند یک روایت دیگری دارد که روایت اوّل باب هست، همان روایت معروفی که ما درباره‌اش مفصل بحث کردیم که می‌گوید:

«اذ لَمَّا أُنْزِلَتْ آيَةُ الزَّكَاةِ خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ تبارک و تعالی قد فَرَضَ عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ»

این تعبیراتش با علیٰ که متعلق به شخص هست متعدی شده، خب آن تکۀ صدر روایت نمی‌شود نسبت به غیر بالغ عاقل اطلاق ازش گرفت. ولی ذیل آیا این صدر، ذیل را هم مقید می‌کند. چون ذیلش این است:

«ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ ما يَكْتَفُونَ بِهِ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ الَّذِي فَرَضَ لَهُمْ لا يَكْفِیهِمْ لَزَادَهُمْ و إِنَّمَا يُؤْتَى الْفُقَرَاءُ فِيمَا أُوتُوا مِنْ مَنْعِ مَنْ مَنَعَهُمْ حُقُوقَهُمْ لَا مِنَ الْفَرِيضَةِ‌»

ممکن است شخصی بگوید که ولو صدر اختصاص دارد به دستور به اعطاء زکات که دستور اعطاء زکات متوجه به بالغین عاقلین هست این ذیل می‌خواهد بگوید دستور به اعطاء زکات به خاطر این هست که در اموال اغنیاء حقی برای فقرا وجود دارد. آن دستور به تبع حکم وضعی که در اموال فقرا وجود دارد جعل شده. بگوییم آن ذیل اطلاق دارد ولو صدر تکلیف به افراد خاصی هست ولی آن ذیل اطلاق دارد. انصافش این است که مشکل هست که ما بگوییم آن صدر می‌تواند ذیل را مقید کند. چون به هر حال یک نوع تنافی ندارد، صدر می‌گوید که ما دستور زکات را امر به اعطاء زکات را برای چی دادیم؟ به خاطر این که یک زکات به عنوان حکم وضعی در اموال اغنیا وجود داشته. خب این حکم وضعی که در اموال اغنیاء وجود داشته می‌تواند اختصاص به آن کسانی که مأمور به زکات، مأمور به اعطاء زکات باشد نباشد. مجرد این که امر به اعطاء زکات به یک افراد خاصی اختصاص دارد، اقتضاء نمی‌کند که آن حکم وضعی هم اختصاص به آنها داشته باشد. البته توجه بفرمایید این غیر از اشکالی بود که به مرحوم آقای هاشمی کردیم. مرحوم آقای هاشمی از خود امر به اعطاء زکات می‌خواست ثبوت حق را برای غیر بالغین استفاده کند. ما می‌گفتیم امر به بالغین عاقلین هست. و بنابراین در مورد غیر بالغین عاقلین ما از کجا می‌خواهیم از این امر ثبوت حق را استفاده کنیم. نه به صدر من نمی‌خواهم تمسک بکنم، به ذیل می‌خواهم تمسک کنم. می‌خواهم بگویم مقید بودن صدر، ذیل را به نظر می‌رسد مقید نکند. خب این یک روایت. به نظر می‌رسد اطلاق این روایات تام است، البته یک نکته‌ای وجود دارد که بعد من این نکته را عرض می‌کنم.

شاگرد: این راه هم پذیرفتید که این روایت

استاد: بله. حالا من با توضیحی که بعد در موردش می‌دهم. این روایت اوّل.

یک سری روایت‌های زیادی هم در بابی هست، باب صفحۀ ۶۴. باب ان الزکاة انما وضعت قوتاً للفقراء و توفیراً للنوال و جعلت بقدر ما یکتثم به. ۹:۲۰ روایت‌ها زیادی دارد و من از این روایات، ۲ تا روایتش را انتخاب کردم برای خواندن، به نظر می‌رسد اینها هم همه‌شان اطلاق دارند. به خصوص این دو تا روایت را، زیاد است حالا من همه‌اش را نمی‌خوانم، ۲ تا روایتی هست که از جهت سندی بی دغدغه بودند، روایت‌های دیگری که از جهت سندی ان قلت و قلت داشتند ولی این دو تا روایت چون سنداً معتبر است و اینها به خاطر همین می‌خوانم. روایت هفتم باب، صفحۀ ۶۸ رقم ۱۲۶۲۷، باب ۵ از ابواب فضل الزکاة و فرضها، تا آخر از کتاب الزکاة. با این سند، محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسن بن علی الوشاء عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال قیل لابی عبد الله علیه السلام لأیّ شیءٍ جعل الله الزکاة خمسة و عشرین فی کل الفٍ و لم یجعلها ثلاثین فقال ان الله عز و جل جعلها خمسة و عشرین اخرج من اموال الاغنیاء بقدر ما یکتفی به الفقراء و لو اخرج الناس زکات اموالهم ما احتاج احدٌ.

می‌گوید که در اموال اغنیاء آن مقداری که نیاز فقراء هست خداوند قرار داده. حالا این اغنیاء، اغنیاء بالغ عاقل هستند یا بالغ عاقل نیستند؟ اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند که مطلق اغنیاء این حکم وضعی در موردشان ثابت باشد. این هم روایت دوم.

شاگرد: اغنیاء به معنای مالکین نصاب زکات؟

استاد: آره دیگر مالکین. حالا آنها توضیح می‌دهم.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ وَ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ و جَلَّ جَعَلَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَكْفِيهِمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَزَادَهُمْ وَ إِنَّمَا يُؤْتَوْنَ» یوتین یعنی آسیب می‌بینند، آسیب می‌بینند فقرا. «وَ إِنَّمَا يُؤْتَوْنَ مِنْ مَنْعِ مَنْ مَنَعَهُمْ.»

خب این هم روایت صحیحۀ ابن مسکان هست و غیر واحدٍ عن ابی عبد الله علیه السلام.

این روایت‌ها همه به نظر می‌رسد اطلاق دارد. البته یک نکته‌ای اینجا هست. آن نکته‌ای که حاج آقا در مورد آیات قرآن و روایاتی که در مقام بیان، می‌گویند مثلاً اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة امثال اینها وارد شده، ایشان می‌فرمایند که اینها در مقام اصل جعل وجوب صلاة و وجوب زکات هستند. اینها در مقام بیان این که نماز به چه شکلی هست، بر چه کسانی نماز واجب است، بر چه کسانی روزه واجب است، بر چه کسانی زکات واجب است و اینها نیستند. و این روایات بحث ما هم از همین باب است. می‌خواهد بگوید در اموال اغنیاء نیاز فقراء قرار داده شده. اما کدام اغنیاء، این در مقام بیان این جهت نیست. بنابراین به این اطلاق لفظی ندارند. البته حاج آقا می‌فرمایند ولو اطلاق لفظی ندارند، اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضاء می‌کند که همان نتیجۀ اطلاق لفظی با یک تفاوت‌هایی که بعد عرض می‌کنم ازش گرفته می‌شود.

شاگرد: از اغنیاء ؟؟؟ ۱۳:۴۰

استاد: ان قلت همین اشکالی که ایشان مطرح کردند را الآن می‌خواستم طرح کنم که اغنیاء عام است نه مطلق است. اغنیاء عام است و آن در مقام بیان بودن دربارۀ عمومات نیست در مقام. در مورد مطلقات هست. پاسخ مطلب این است که اجرای قانون در مقام بیان بودن. فعلاً یک نکته‌ای عرض بکنم، تصور من این هست که تعبیری که به نام مقدمات حکمت می‌کنند تعبیر درستی نیست. جایگاه آن مقدمات حکمت متفاوت است، یعنی آن ۳ تا مقدمه‌ای که ذکر شده در عرض هم نیستند، هر کدام برای اثبات چیزی هست غیر از اثبات چیز دیگر. حالا این تفصیلش در جای خودش. آن که عمده از مقدمات حکمت هست در مقام بیان بودن است. و چیزهای دیگر برای حل، یعنی اثبات چیز دیگر. آنها هستند نه این که آنها لازم نیستند، ولی آنها چیزی را اثبات می‌کنند که در مقام بیان بودن آن را اثبات نمی‌کند. و در مقام بیان بودن چیزی را اثبات می‌کند که آنها اثبات نمی‌کند. اینها تفصیلش حالا در بحث خودش.

این در مقام بیان بودن هم در مطلقات لازم است هم در عمومات، هر دو لازم است. با این تفاوت که در مطلقات، مطلق متکلم در مقام قضیۀ مهمله است. می‌گوییم مثلاً الانسان واجب الاکرام. این که می‌خواهیم بگوییم انسان فی الجمله واجب الاکرام هست، همین مقدار که بعضی از انسان‌ها واجب الاکرام باشد کافی است. یا مثلاً می‌گوییم که تو مریضی برو دکتر. دکتر در مقام اهمال است. حالا آن دکتری که طرف باید برود ممکن است یک نفر از ۱۰۰ نفر باشد، افراد خیلی کمی هم باشد، این است که وقتی در مقام بیان بر می‌آییم ممکن است یک قید و قیوداتی در مطلقات ذکر کنیم که اکثر افراد خارج بشوند چون قضیۀ مهمله است. قضیۀ مهمله با این که افراد کمی از آن طبیعت صدق کند صادق است، این در مقام بیان این هست که تو همینجوری خوب نمی‌شوی، در این مثالی که زدم باید بروی دکتر، اما حالا چه دکتری باید بروی؟ آن یک بحث دیگر است که باید، چون در مقام این جهتش نیست.

اما عام‌ها در صورتی عام دلالت بر شمول حکم بر جمیع افراد دارد که در مقام بیان تبصره‌ها و استثناءها باشد. خیلی وقت‌ها متکلم اصل حکم را یک جا می‌خواهد بیان کند. به نحو مطلق هم می‌گوید. می‌گوید همۀ مردم ایران باید مالیات بدهند. خب یک سری استثناءهایی دارد. آدم‌های فقرا لازم نیستند بدهند، آدم‌هایی که مثلاً. این که ولو با تعبیر همه به کار می‌برد در جایی که در مقام بیان تبصره‌ها و استثناءها نباشد، جایی که احتمال می‌دهیم، تبصره و استثنایی شده باشد به نفس آن عموم نمی‌شود تمسک کرد. عموم به علاوۀ عدم ذکر تبصره و استثناء در بیان منفصل کاشفیت دارد برای این که حکم شامل این افراد هم می‌شود. یعنی باید آن جزء دیگر کاشف عدم ذکر استثناء و تبصره در دلیل دیگر هست. بنابراین یک نوع اطلاق مقامی هم، مقامی مجموع ادله هم اینجا لازم است. البته اینها با هم فرق دارند. ببینید در آن قسم اوّل اصل شمول دلیل با در مقام بیان بودن اثبات می‌شود. این است که ممکن است بعداً، اکثر افراد هم از تحت دلیل خارج بشود. ولی در عام اینجور نیست. عام تبصره و استثناءهایش را با دلیل منفصل و تبصره و استثناءها افراد کمی از عام می‌توانند باشند. در مقام بیان، خیلی وقت‌ها عام‌ها در مقام بیان تبصره و استثناء نیستند، بنابراین در جایی که ما احتمال بدهیم که این استثناء شده باشد. بنابراین افراد ظاهره را به عام می‌شود تمسک کرد. افراد غیر ظاهره را نمی‌شود تمسک کرد. مثلاً این اغنیاء در مورد خود بالغین عاقلین که افراد ظاهره‌اش هستند به آن نمی‌شود تمسک کرد. در مورد بچه‌ها و مجانین که افراد غیر ظاهره‌اش هستند نمی‌شود تمسک کرد. در حالی که اگر جایی این متکلم فقط در مقام بیان اهمال باشد حتی در مورد بالغین عاقلین هم نمی‌شود بهش تمسک کرد. این دو تا با هم فرق دارد، یعنی ما هم در مطلقات، در مقام بیان بودن را لازم داریم، هم در عام‌ها. ولی در مطلقات در مقام بیان کمیت حکم هست بدون در مقام بیان بودن هیچی ازش استفاده نمی‌شود. یعنی حتی در مورد افراد متعارف، چون ممکن است قیدی داشته باشد که با این قید اکثر افراد از تحت عام خارج بشوند. به خلاف عام. در عام اینجور نمی‌تواند باشد، نمی‌شود قیدی بخورد که اکثر افراد از تحتش خارج بشوند. و منهنا یظهر.

حالا یک بیان دیگر هم عرض بکنم آن این است که حالا چرا متکلم یک عام را آورده در حالی که استثناء و تبصره‌هایش را بعداً می‌خواهد ذکر بکند. خب این یک بیانی هست. مرحوم آخوند این بحث را مطرح می‌کنند. آن بحث این است که عام گاهی اوقات به عنوان ضرب القانون هست. متکلم می‌خواهد یک قانونی جعل کند در جایی که استثناء و تبصره‌اش اثبات نشده، این قانون مرجعیت داشته باشد. اگر آن هم ما بگوییم این عام مرجعیت پیدا می‌کند ولی قانون در جایی مرجعیت دارد که فحص از مخصص کرده باشید. یعنی جایی که فحص بکنید ولی مخصص نرسید به قانون می‌شود تمسک کرد. و الا بدون فحص از مخصص آن عام دلالت بر شمول حکم نسبت به افراد ندارد. پس بنابراین هم در مورد عام، هم در مورد مطلق باید فحص از مخصص و مبیّن بشود. یعنی یک نحو اطلاق مقامی مجموع ادله در هر دوی اینها شرط هست. بنابراین نتیجۀ بحث این می‌شود اگر ما دلیلی نداشتیم در مورد این که در مورد بچه‌ها و مجانین زکات ثابت نیست باید به همین‌ها تمسک بکنیم بگوییم زکات ثابت است. چون استثناء نشده، اگر بود باید استثنایش ذکر می‌شد. بله اگر ما بعداً رفتیم استثنایش را پیدا کردیم اصلاً کاشفیت آن عام نسبت به شمول حکم از بین می‌رود. یعنی دخالت دارد در مقام مقتضی، نه دخالت دارد در مقام مانع. اصلاً کاشفیت عام بر این که حکم شامل این فرد هست بعد از فرض فحص و عدم الاصور ۲۲:۴۳ علی المخصص است.

شاگرد: خودش دلالت بر این ندارد در همین دلیل؟ یعنی خود این یک دلیل دلالت ندارد؟

استاد: به تنهایی نه. خود دلیل، یعنی کاشفیت از این که مراد جدی متکلم. ببینید این نکته را هم ضمیمه بکنم، ما یک مراد استعمالی و مراد تفهیمی داریم، یک مراد جدی. آن چیزی که مهم هست کاشفیت کلام نسبت به مراد جدی است. کاشفیت کلام نسبت به مراد جدی متوقف است بر عدم وجود، یا لا اقل عدم الاصور، حالا یا این که عدم وجود واقعی مخصص شرط است، یا عدم اصور مخصص، آن را الآن من نمی‌خواهم توضیح بدهم. آنها یک دقت‌هایی دارد که فعلاً از آن جهت غمض عین بفرمایید. حداقل این مقدار قدر مسلمش را فعلاً عرض کنم. اگر اصور بر مخصص شد، اگر به مخصص دست پیدا کردیم دیگر آن عام کاشفیت از مراد جدی هم ندارد. چون کاشفیت عام از مراد جدی و شمول حکم نسبت به همۀ افراد و عدم وجود تخصیص و عدم وجود استثناء و تبصره متوقف هست بر این که با فحص ما به مخصص و مقید و تبصره و استثناء برخورد نکرده باشیم.

شاگرد: مراد استعمالی‌اش تمام است؟

استاد: حالا آن تمام هست یا نه، خیلی مهم نیست. آنها یک بحث‌هایی دارد که حالا مراد استعمالی چی است؟ آنهایش را حالا من خیلی نمی‌خواهم روی آن جهتش بحث کنم. عمدۀ تکه‌ای که مهم هست این هست که به هر حال کاشفیت کلام در مراد جدی متوقف هست بر فحص از دلیل منفصل. هم در مطلقات هم در عمومات. تکیه‌ای که می‌خواهم بکنم، هم در مطلقات، هم در عمومات. بنابراین خود عام‌ها هم بدون فحص از مخصص اصلاً کاشفیت از شمول حکم به نحو جدی نسبت به مصادیق محتمل الاستثناء و محتمل التبصره ندارند. خب نتیجۀ این بحث این می‌شود که ما این را می‌پذیریم که مقتضی، یعنی اگر روایت‌های لیس فی مال الیتیم زکاةٌ نبود، آن روایت کلش را کنار می‌گذاشتیم، این مقتضی تام است. در مرحلۀ مقتضی به نحو اطلاق مقامی مجموع ادله البته عرض کردم، نه به نحو اطلاق لفظی دلیل یا اطلاق مقامی دلیل.

شاگرد: بالاخره حکم وضعی

استاد: البته اینجا بگذارید. بله. یک اشاره‌ای بکنم، در مورد حاج آقا خب این که می‌فرمودند که بسیاری از آیات قرآن در مقام بیان نیست، روایات در مقام بیان نیست، بنابراین اطلاق لفظی ندارند خب یک ان قلتی مطرح شده که خب روایات زیادی ما داریم که به آیات قرآن تمسک کردند امثال اینها، چجور با این سازگار هست. حاج آقا می‌فرمودند این در واقع تمسک به اطلاق مقامی مجموع ادله است. به این معنا که به توضیحی که من می‌خواهم عرض بکنم. روح قضیه این هست که به آیۀ قرآن که تمسک می‌کنند یعنی آیۀ قرآن آمده مخصصی هم در جای دیگر نیامده. یعنی آن نیامدن مخصص به عنوان جزء دیگر، یک استدلال، یک جنبۀ اثباتی دارد، یک جنبۀ سلبی دارد. می‌گوید این آیۀ قرآن هست، مخصص و دلیل چیزی هم نداریم که از این آیۀ قرآن ما بخواهیم عدول کنیم و اینها. بنابراین و اینجا درست، اشکالی هم ندارد، لازم نیست که آیۀ قرآن تمام المقتضی باشد. همین که جزء اصلی مقتضی و جزء اثباتی مقتضی باشد آن کافی هست برای این که به آیات قرآن تمسک بشود. اینجا البته در شناخت اطلاق مقامی مجموع ادله روایات، آن بحثی که دیروز مطرح می‌کردم که آیا در موارد نادر می‌شود قائل به اطلاق مقامی شد یا اطلاق مقامی نشد، یک عنوان تردید عرض می‌کردم، این اطلاق مقامی فکر می‌کنم یکی از راه‌هایی که برای حل این سؤال می‌شود دنبال کرد مواردی که در روایات به آیات قرآن تمسک شده. اگر ببینیم در روایات در موارد نادر به آیات قرآنی که مطلق هستند نه عام. در مورد عام به نظر می‌رسد که در عمومات می‌شود تمسک کرد. اوّلاً یک فرق هست بین عام و مطلق، در عمومات می‌شود تمسک کرد، ولو در مورد موارد نادر. اما حالا آن که هست در مورد مطلقات است نه در مورد عام‌ها. در مورد مطلقات آیا نسبت به موارد نادر ما می‌توانیم بگوییم اطلاق دارد یا اطلاق، اطلاق مقامی مجموع ادله، یک مقداری فکر می‌کنم بررسی روایات کارایی دارد. اگر ببینیم در موارد نادری به اطلاقات آیات قرآنی تمسک شده آن معنایش این است که در موارد نادر آیات قرآنی اطلاق مقامی مجموع ادله در موردشان ثابت بوده و می‌شده به اینها تمسک کرد. حالا این را به هر حال یک مقداری. چون در بحث ما خیلی وابسته نیست دیگر من ادامه نمی‌دهم، چون عرض کردم اینجا ما با عام مواجه هستیم نه با مطلق و به نظر می‌رسد که اطلاق ادله نسبت به. این نکته را هم ضمیمه بکنم، این اغنیاء که ما می‌گوییم، این اغنیاء عام است ولی مراد از این اغنیاء واجدین نصاب هست چون در بیان‌های منفصل بیان شده دیگر توضیح داده شده که مراد از این اغنیاء واجدین نصاب هستند. یعنی مطلق واجدین نصاب. عموم واجدین نصاب. یعنی این که مراد از اغنیاء، چه اغنیایی هستند آن را در ادلۀ دیگر چون توضیح. اگر دلیل دیگر نبود که نصاب شرط است ما می‌گفتیم کل اغنیاء. اگر دلیل دیگری نبود که.

شاگرد: حالا این استصحاب مجموع ادله وقتی می‌خواهیم به آن تمسک بکنیم نسبت به بلوغ، نسبت به بحث فقیر ؟؟؟ یعنی مجموع ادله نسبت به بلوغ مطلق قید بلوغ را نیاورد، که می‌گوید نسبت به وجوب بر صغیر مطلق است. نگفت بر صغیر یا غیر صغیر. اگر بگوییم که نسبت به بلوغ اطلاق دارد، یعنی هم شامل صغیر می‌شود هم غیر صغیر. آن وقت اطلاق مجموع ادله ثابت می‌کند که بر صغیر هم واجب است زکات بدهد. ولی اگر بگوییم نسبت به وجوب صغیر اطلاق نداشت می‌گوییم نگفت که این همه ادله هیچکدام نگفت بر صغیر واجب است، پس بر صغیر واجب نیست.

استاد: نشد. فرض این هست که یک عامی وجود دارد اگر باشد استثنایش را باید بیان کند.

شاگرد: مجموع ادله

استاد: مجموع ادله اگر قرار باشد یک استثنایی، تبصره‌ای چیزی باشد باید بیان کند دیگر. اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند آن حکمی که. یعنی همان چیزی که آقایان به عنوان اطلاق لفظی از خود این کلام استفاده می‌کنند، اطلاق مقامی همان معنا را می‌رساند.

شاگرد: می‌فرمایند نسبت به یک دلیل اطلاق لفظی یا نسبت به بلوغ می‌خواهند بسنجند، نسبت به بلوغ از صغیر است

استاد: حالا. حالا می‌گویم

شاگرد: این دو تا روایت نمی‌خواهد در مقام بیان حکمت و اینها نیست، این که می‌خواهد بگوید این زکات خدا قرار داده برای این

استاد: در مقام هر چی باشد، آنش مهم نیست. به هر حال می‌خواهد بگوید که در اموال اغنیاء نیاز فقراء هست. خب حالا در اموال اغنیاء کدام اغنیاء؟

شاگرد: در مقام بیان است؟

استاد: بله، این اصلاً می‌خواهد بگوید بدهید. اصلاً می‌خواهد در مقام این که می‌خواهد بگوید، می‌گوید بدهید زکاتتان را دیگر. در مقام تحریک است. خب اطلاق مقامی مجموع ادله دارم می‌گویم دیگر. نمی‌خواهیم بگوییم در خود این در مقام بیان این هست که آن اغنیاء کی هستند؟ بحث این است ایها الاغنیاء در مالتان زکات وجود دارد.

شاگرد: ظاهر عبارتش این است خواستید بفرمایید کأنّ اینها خودشان فی نفسه خود این روایت. چون روایت دیگر را هم.

استاد: اشتباه کردم یک همچین حرفی زدم. اطلاق مقامی مجموع ادله یعنی چی؟ نه یعنی خود این دلیل. یعنی این دلیل به علاوۀ این که در سایر روایات هیچ قیدی ذکر نشده، هیچ تبصره‌ای ذکر نشده، هیچ استثنایی ذکر نشده، این دو تا با هم.

شاگرد: هیچ شباهتی که اطلاق نفس دلیل داشته باشیم نداریم.

استاد: نفس دلیل داشته باشیم نه، همین عرض می‌کنم. عرض کردم اطلاق لفظی را ما قائل نیستیم. ولی اطلاق مقامی مجموع ادله نتیجه‌اش این می‌شود که ما اگر دلیلی نداشته باشیم.

شاگرد: نداریم دیگر.

استاد: حالا ببینیم داریم یا نداریم.

شاگرد: همان لیس فی

استاد: خب آره. حالا پس بنابراین، حالا در این بحث، بحث عمده این هست که خود آن ادلۀ جمع بین آن ادلۀ خاصه را باید بکنیم. بنابراین آن ادلۀ خاصه اگر در یک موردی ابهام داشت، باز باید بگوییم زکات واجب است. یعنی مرجع وجوب هست. آنها اگر چیز شد به برائت و اینها نباید تمسک کرد. این فایده‌اش این است، در جایی که ما شک کردیم، فرض کنید اگر در مورد مواشی شک بکنیم که زکات درش واجب هست یا زکات درش واجب نیست باید بگوییم زکات واجب است.

شاگرد: آن اجمال سرایت می‌کند

استاد: اگر اجمال باشد بله، ولی اگر اهمال باشد نه.

شاگرد: آخر شما از کجا می‌گویید؟

استاد: صبر کنید حالا. این این مقدار. می‌خواهم جمع‌بندی بکنم بقیۀ بحث‌ها را. ما عمدۀ، یک سری روایاتی داریم می‌گوید لیس فی مال الیتیم زکاةٌ این یک. در مقابل این عمدتاً همان روایات زراره و محمد بن مسلم هست که در مورد غلات گفته زکات واجب است. عمده بررسی این دو دسته روایت با هم است. آن روایت ابی بصیر هم که ما پذیرفتیم که روایت ابی بصیر ظهورش این هست که آن توجیهی که مرحوم شیخ در مورد روایت ابی بصیر مطرح فرمودند به خلاف ظاهر دانستیم. البته عرض کردم آن توجیه امکان‌پذیر هست بر خلاف فرمایش آقایان که توجیه شیخ را کأنّ اصلاً نامعقول می‌دانستند، گفتیم نامعقول نیست ولی خلاف ظاهر است. ظاهر روایت ابی بصیر این هست که بر همۀ، هیچ یک از اموال فقیر زکات وجود ندارد. ولی عمدۀ قضیه این است که آن روایات ابی بصیر موثقه است و آن روایت ما موثقه را در جایی که صحیحه در کنار چیزش باشد حجت نمی‌دانیم. این است که عمده اگر ما دلالت روایت محمد بن مسلم و زراره بر وجوب زکات در غلات را تمام بدانیم و معارضه‌اش، یعنی نتیجۀ بحث ما این بشود که باید به روایات وجوب زکات در غلات قائل بشویم، در مقابلش روایت ابی بصیر که موثقه است کاره‌ای نیست. البته ما معتبر می‌دانیم بر خلاف آقای. آقای قمی از کلامشان استفاده می‌شود در مبانی منهاج الصالحین که چون این روایت طریق شیخ طوسی به ابن فضال نادرست است این روایت ضعف سند دارد، بنابراین باید به روایت محمد بن مسلم و اینها تمسک کنیم و از این جهت اشکال کردند. نه ما از این جهت اشکال نمی‌کنیم، روایت معتبر است ولی موثقه است، موثقه اگر بخواهد تعارض کند با صحیحه، موثقه کنار گذاشته می‌شود. بنابراین عمدۀ قضیه جمع بین اطلاقات زیادی هست که می‌گوید لیس فی مال الیتیم زکاةٌ و روایت محمد بن مسلم و زرارة که تفصیل قائل شده، گفته در نقدین زکات نیست، در غلات زکات هست. خب این دو تا روایت را باید چه کنیم؟ یک جمع این هست که، گاهی اوقات آقایان می‌گویند دو تا، به نظر ما روایت محمد بن مسلم و زرارة برای اثبات وجوب زکات در غلات کافی نیست. چطور؟ اوّلاً یک بحث، یعنی دو تا بحث اصولی اینجا هست، این دو تا بحث اصولی در اینجا مؤثر است. یکی این که آیا اگر یک مطلقی داشته باشیم، یک مقیدی داشته باشیم، مقید را بشود حمل بر استحباب کرد، آیا اینجا باید مطلق را حمل بر مقید کرد؟ یا مقید را حمل بر استحباب کرد؟ یک بحثی است. فرض کنید دلیل گفته که لا یجب اکرام العلماء. یک دلیل گفته وجب اکرام العالم العادل. ما می‌گوییم این وجب اکرام العالم العادل را می‌توانیم حمل کنیم بر استحباب، مثلاً. حالا به جای وجب اکرم بگوییم که راحت‌تر باشد حمل بر استحبابش هم. اکرم العالم العادل. بگوییم این در مقام استحباب است. که اگر در مقام استحباب باشد آن با لا یجب اکرام العلماء هیچ تنافی ندارد. اکرام هیچ عالمی واجب نیست، اکرام عالم عادل هم مستحب است. آیا اینجا جمع، یعنی تصرّف در ماده مقدم است یا تصرف در هیئت به اصطلاح آقایان؟ تصرّف در ماده یعنی اطلاق دلیل را مقید کنیم. تصرّف در هیئت یعنی ظهور هیئت در وجوب را درش تصرف کنیم. خب این مورد بحث است. معمول آقایان شاید بگویند که باید مطلق را حمل بر مقید کرد. از بعضی کلمات مثل بعضی کلمات حاج شیخ شاید اینجور استفاده بشود که، برعکس اصلاً مقید را حمل بر استحباب کرد.

به نظر ما هیچ قاعدۀ عامی وجود ندارد، باید خصوصیات مورد را دید. حکم تابع اظهر الظاهر است. و اظهر الظاهر بودن به خصوصیات مورد بستگی دارد. بنابراین مبنا لیس فی مال الیتیم شمولش نسبت به غلات خیلی قوی است. این که بگوییم مراد از مال. خب مال یتیم می‌تواند غلات می‌شود، می‌تواند مواشی باشد، می‌تواند نقدین باشد، این است که بخواهیم یک حجم عظیمی از اموال یتیم را که غلات هست آن را خارج کنیم ظهور دلیل نسبت به شمولش خیلی قوی است. از آن طرف این که گفته در غلات واجب است، علی الیتیم نگفته، علی مال الیتیم گفته. ما آن را هم عرض کردیم اگر وجوب به مال تعلق بگیرد ولو ما پذیرفتیم ظهورش را در وجوب، ولی ظهورش اینقدر قوی نیست، می‌تواند آن علیٰ به اعتبار این باشد که استحباب ادای چیز آن هم مصحّح هست. این که جمع بین این دو تا به این هست که ما روایت فامّا الغلاة فعلیه زکات واجبة را حمل بر استحباب کنیم. این یک نکته.

نکتۀ دوم یک بحثی در حمل مطلق بر مقید هست که آیا در جایی که ما یک مقید داشته باشیم مطلقات عدیده داشته باشیم. آیا اینجا هم حمل مطلق بر مقید می‌آید یا نمی‌آید؟ یک بحث است. مفصل بحثش را کردیم و در کلمات آقایان هم اختلاف هست در این که این. مرحوم آقای خویی اینها هم تصریح دارند، مبنایشان این هست که با یک مضیّق هم می‌توان این مطلقات را تقیید بزنیم، ولی شاید اکثر علما برعکس این را قائل نیستند. من حالا مواردی که علما، کلماتشان در همان بحث مطلق و مقید آوردم. به نظر ما اینجا هم با یک مقید مطلقات را نمی‌توانیم حمل کنیم بر مقید واحد. اجمال دلیلش را بگویم تفصیلش در جای خودش. به نظر ما اصلاً جمع عرفی یک نوع التزام به خلاف ظاهر است. اینجور نیست که جمع عرفی خلاف ظاهر توش نباشد. خلاف ظاهری که در تصرّف در مجموع مطلقات کثیرة هست را باید با خلاف ظاهری که در حمل آن مثلاً مقید بر استحباب هست اینها را باید با همدیگر سنجید. اگر چه ذاتاً ما می‌گوییم مطلق ظهورش در اطلاق به گونه‌ای نیست که نتوانیم به وسیلۀ مقید آن را تقیید کنیم. آن مرحلۀ اوّل که گذشتیم اگر پذیرفتیم که اصل اوّلی حمل مطلق بر مقید است این در جایی هست که مطلق واحد باشد، نه مطلق متعدد باشد. در جایی که مطلق متعدد باشد ظهور، یعنی خلاف ظاهری که در حمل مطلقات کثیره بر مقید واحد هست از خلاف ظاهری که در حمل مقید بر مثلاً استحباب هست آن بیشتر است. در نتیجه این هم بیان دوم هست. با این بیان دوم هم ما حمل بر استحباب می‌کنیم. نتیجۀ بحث این می‌شود که به نظر می‌رسد که ما در مورد غلات حمل بر استحباب می‌کنیم.

اما در مورد مواشی، در مورد مواشی لیس علی مال الیتیم زکاةٌ اقتضاء می‌کند که زکات واجب نباشد، دلیل هم بر استحباب نداریم. در مورد مواشی دلیل بر استحباب هم نداریم، نتیجۀ بحث این می‌شود که ما در مورد نقدین یتیم و مواشی یتیم می‌گوییم زکات لا یجب و لا یستحب. در نتیجه حق ندارد ولی از مالش زکات بردارد، ولی در مورد غلات چون مستحب است ولی حق دارد. که البته یک بحثی اینجا هست که مأمور به عمل به این امر وجوبی یا مستحبی چی است؟ در جواهر هست، در شرایع، حتی شرایع هست، آن را بحثش را می‌کنیم.

شاگرد: عمومات خمس من الابل شاة نمی‌شود استحباب را فهمید؟

استاد: نه. لیس علی مال الیتیم زکاةٌ، آن را تخصیص می‌زند. ما دلیل نداریم که آن فی مال الابل. که بخواهیم بگوییم دو تا مفاد دارد. هم زکات وجوبی را می‌خواهد بگوید، هم زکات استحبابی ما دلیل نداریم. آن ظاهرش این هست که آن حق وجوبی را می‌خواهد بیان کند، یک شیء را می‌خواهد بیان کند. و آن شیء با قرینۀ لیس علی مال الیتیم زکاةٌ مقید می‌شود. این است که نتیجۀ بحث این می‌شود این عرض کردم. حالا در مورد مجنون این را فردا ان شاء الله صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان